

واکاوی چگونگی ورود اقوام ایرانی و غیرایرانی به گذرگاه‌های قفقاز (از سده ۱۲ ق.م تا سده ۵ م.) و آثار ماندگار آنان بر

این منطقه تا به امروز

جمشید روستا*

استادیار تاریخ، دانشگاه شهید باهنر کرمان

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۱/۲۸ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۰۶/۲۲)

چکیده

تأملی در تاریخ پر فرازونشیب سرزمین قفقاز، نشان می‌دهد که تاریخ این سرزمین با چنان پیچیدگی‌ای همراه است که هر پژوهشگری را در نگاه اول، متحیر و سردرگم می‌کند. درهم پیچیده‌شدن ده‌ها قوم از نژادها و تیره‌های مختلف با آداب و رسوم متفاوت در گستره‌ای از وسعت سرزمینی، کار پژوهش را بسیار دشوار می‌کند؛ اما این پیچیدگی معماگونه، نگارنده را بیش از پیش، کنجکاو کرد تا روند حضور اقوام مختلف در این سرزمین را دنبال کند و پاسخی مناسب برای پرسش‌های خود بیابد. پرسش‌هایی مانند چه اقوامی (اعم از ایرانی و غیر ایرانی) از سده ۱۲ ق.م به این سو وارد سرزمین قفقاز شده‌اند؟ مسکن اولیه این اقوام کجا بوده و چرا زادگاه اصلی خود را ترک گفته‌اند؟ تأثیرات حضور آنان بر منطقه قفقاز چگونه بوده است؟ در همین زمینه، این نوشتار با کاربرد روش تحلیلی، بر آن است تا در گام نخست به معرفی برخی از اقوام ناشناخته یا کمتر شناخته‌شده‌ای بپردازد که در سده‌های ۱۲ ق.م تا ۵ م. از دو گذرگاه مشهور سرزمین قفقاز، یعنی گذرگاه‌های دربند و باب‌اللان، عبور کرده‌اند. گام دوم این نوشتار نیز بیان تأثیر ماندگار حضور آنان در این سرزمین، تا به امروز است.

کلیدواژه‌ها

آلان‌ها و روکولان‌ها، سارمات‌ها، سکاها، قفقاز، کیمری‌ها، گت‌ها.

* Email: jamshidroosta@uk.ac.ir

مقدمه

بی تردید نام‌هایی مانند آلان، اران، کریمه، دربند و باب‌اللان بارها شنیده یا در متون مختلف دیده شده است؛ اما آیا لحظه‌ای با خود اندیشیده‌ایم که به‌راستی وجه تسمیه این نام‌ها چیست؟ چرا ما سرزمینی با نام اران یا آلان داریم؟ نام‌هایی مانند کریمه و دربند از کجا آمده‌اند و در پس‌خویش، یادآور چه واقعیت‌های تاریخی از گذشته‌های دورند؟ تلاش برای پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها، سبب می‌شود تا در گذرگاه تاریخ به عقب بازگردیم و گوشه‌گوشه‌های این گستره وسیع را واکاوی کنیم. منطقه قفقاز به جهت وضعیت راهبردی از دیرباز مورد توجه اقوام مختلف بوده است. اقوامی که اگرچه در زمان ما نامی از آن‌ها در میان نیست، روزگاری اعتبار و قدرت زیادی داشته و سال‌ها تداوم داشته‌اند.

در مورد برخی از آن‌ها این تداوم و پایداری به‌حدی بوده که نام آن‌ها بر بعضی از مناطق، گذاشته شده و برای همیشه تاریخ پابرجا مانده است. به‌راستی این اقوام از کجا آمده بودند و چرا به‌سوی قفقاز رو آوردند؟ آیا هدفشان ماندن در این سرزمین جدید بوده یا سرزمین قفقاز فقط گذرگاهی برای رسیدن به سرزمین‌های دیگر بوده است؟ این پرسش‌ها و ده‌ها پرسش دیگر برای نویسنده مطرح است. شایان توجه اینکه با وجود نقش بسیار پررنگ و انکارناپذیر این اقوام در منطقه قفقاز، این اقوام کمتر مورد توجه اندیشمندان و پژوهشگران قرار گرفته‌اند و سرگذشت آنان در لایه‌ای از غبار و گذر زمان، پنهان شده است.

از میان پژوهشگرانی که پیش از این در مورد قفقاز و ورود اقوام مختلف ایرانی و غیرایرانی بدین سرزمین، سخن گفته‌اند می‌توان به شرق‌شناسان برجسته‌ای همچون «تامارا تالبوت رایس»^۱ (۱۹۵۷)، «ویلیام مونتگمری مک گاورن»^۲ (۱۹۳۹)، «دنيس سينور»^۳ (۱۹۹۰) و «رنه گروسه» (۲۰۰۱)، اشاره کرد که به ترتیب در آثاری همچون: *سکاه‌ها، امپراتوری‌های اولیه آسیای مرکزی، تاریخ نخستین آسیای مرکزی و امپراتوری صحرانوردان* به این سرزمین و اقوام آن پرداخته‌اند. از بین پژوهشگران ایرانی نیز رقیه بهزادی (۱۳۸۲)، در کتاب‌هایی مانند: *قوم‌های کهن در قفقاز، ماورای قفقاز، بین‌النهرین و هلال حاصل‌خیز، و قوم‌های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران*، اطلاعات ارزشمندی را در مورد اقوام کهن قفقاز بیان می‌دارد.

1. Tamara Talbot Rice
2. William Montgomery McGovern
3. Denis Sinur

سال‌های اخیر مقاله‌هایی نیز در این حوزه نوشته شده است که از میان آن‌ها می‌توان به مقاله‌ی علی‌علی‌بابایی درمنی (۱۳۹۲) با عنوان «بررسی گذرگاه‌های قفقاز در دوره‌ی باستان و دلایل اهمیت یافتن گذرگاه لازیکا در واپسین رقابت‌های ایران ساسانی و بیزانس» و مقاله‌ی مشترک فریدون اله‌یاری و امیر آهنگران (۱۳۹۰)، با عنوان «جغرافیای تاریخی قفقاز از منظر مورخان و جغرافی‌دانان مسلمان» اشاره کرد. علی‌بابایی اطلاعات ارزشمندی در مورد گذرگاه‌های قفقاز ارائه داده است. او به وضعیت این گذرگاه‌ها در سده‌ی ششم م. پرداخته و کمتر از پیشینه‌ی این گذرگاه‌ها و اقوام کهن آنجا سخن گفته است. امید است که این نوشتار بتواند تاریخ این اقوام را بررسی کند.

مختصری درباره‌ی وضعیت جغرافیایی منطقه‌ی قفقاز

امروزه حدود جغرافیایی منطقه‌ی قفقاز در منابع ایرانی و روسی به‌صورت متفاوتی ارائه شده است. به‌صورت کلی سه جمهوری آذربایجان، گرجستان و ارمنستان مناطقی هستند که در متون فارسی، قفقاز نامیده می‌شوند. بعضی نواحی دیگری چون جنوب داغستان و سرزمین اوستی جنوبی - در گرجستان - را نیز به این مناطق مربوط دانسته‌اند؛ ولی دیگر نواحی در محدوده‌ی فراسوی قفقاز یا قفقاز شمالی آمده‌اند. این نواحی عبارتند از سرزمین‌های اقوام کاباردا، چرکس، آدیغه (ادیگه)، آبازین، قراچایی، بلغار، اوستی، چچن، اینگوش (اینقوش)، نوگای، مردم داغستان، کومیک‌ها، آوارها، درگین‌ها، لک‌ها، لزگی‌ها، تابه‌سرای‌ها (تابه‌سرانی‌ها)، آگول‌ها، روتول‌ها، تساخوری و یهودیان کوهستان (Varjavand, 1999: 11).

البته در مورد فراسوی قفقاز و محدوده‌ی این سرزمین باید گفت که پژوهشگران ایرانی «سرزمین‌های شمال رود ارس، اطراف رود کر، منطقه‌ی کوه‌های آرارات و جبال قفقاز را که در اساطیر به کوه قاف (قبق) معروف شده است قفقاز می‌نامند و مناطق قفقاز شمالی را ماورای قفقاز می‌خوانند؛ ولی در منابع روسی، برخلاف نوشته‌های ایرانی، آنچه را که ماورای قفقاز خوانده شده و شامل نواحی شمال قفقاز است، قفقاز می‌نامند و سرزمین‌های جنوبی قفقاز و منطقه‌ی مرکزی این سرزمین را ماورای قفقاز می‌گویند (Varjavand, 1999: 11).

این بطوطه در سفرنامه‌ی خویش، زمانی که از بلاد چرکس، سخن می‌گوید این بلاد را جزیی از ماورای قفقاز می‌داند و به این ترتیب مشخص می‌شود که نظر این بطوطه نیز با تقسیم‌بندی

ایرانیان تطبیق دارد (Ibn Battuta, 1997: 1/ 401). ناصر خسرو قبادیانی در سفرنامه خویش، قفقاز یا قفقازیه را ناحیه‌ای میان بحر خزر و بحر اسود می‌داند (Ghobadeani, 2002: 272).

به این ترتیب می‌توان بیان داشت که سرزمین قفقاز، سرزمینی میان دریای خزر و دریای سیاه است و قدمتی بسیار طولانی دارد. در این سرزمین مردم با نژادها، زبان‌ها و آداب و رسوم گوناگون زندگی می‌کنند. در گذشته‌های بسیار دور نیز اقوامی پا به سرزمین قفقاز نهادند که شاید امروزه بر روی نقشه قفقاز نامی از آن‌ها دیده نمی‌شود، ولی روزگاری بر این سرزمین، فرمانروایی می‌کردند و هنوز هم صدای سم ستوران‌شان شنیده می‌شود یا نامشان بر بسیاری از اماکن این سرزمین، باقی مانده است.

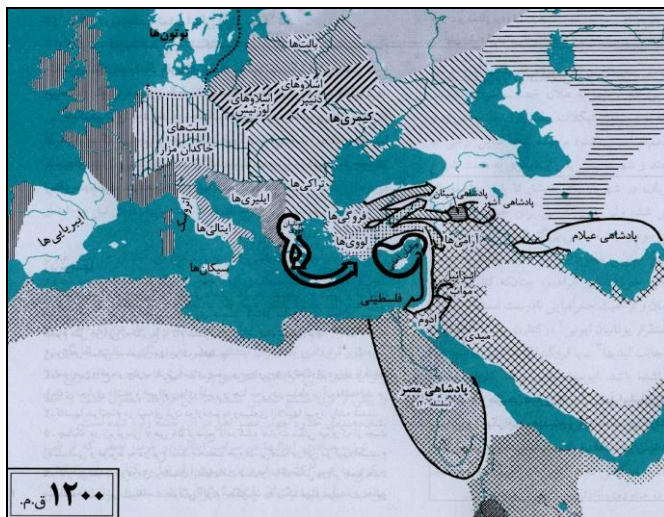
چگونگی ورود اقوام مختلف به منطقه قفقاز (از سده ۱۲ ق.م تا سده ۵ م.)

در سده ۱۲ ق.م یکی از اولین اقوام ساکن در این منطقه، قومی از نژاد هندواروپایی به نام کیمری یا سیمیری^۱، عصر مفرغ را سپری می‌کرد. منطقه اصلی اقتدار این قوم، نواحی شمال و شمال شرقی دریای سیاه، منطقه کوبان یا قوبان تا اطراف رود دنیپر^۲ بود (Grousset, 1970: 173). Behzadi, 1994: 39. نویسندگان و جغرافی‌دانانی از یونان باستان مانند هومر، هردوت و استرابون از این قوم، سخن گفته‌اند. هومر در ادیسه می‌گوید: «کشتی ادیسه به‌جایی در مرزهای جهان رسید در اقیانوس ژرف، شهر کیمیری‌ها که در میان ابر فرورفته است، در آنجا قرار دارد. هرگز خورشید درخشان با پرتوی خود بر آنها نمی‌تابد. همچنین است به هنگامی که از آسمان پرستاره، بالا می‌آید و نه هنگامی که از آسمان به‌سوی مشرق، حرکت می‌کند و شب غم‌انگیز، بال‌های خود را بر روی مردمی بدبخت می‌گسترده» (Behzadi, 1994: 173).

هردوت که خود به سرزمین سکاها، سفر کرده و از نزدیک آداب و رسوم آنان را مشاهده کرده است، اطلاعات مفیدی درباره کیمیری‌ها ارائه می‌کند. وی جلد چهارم از تواریخ خود را به سکاها اختصاص داده و در این بین از کیمیری‌ها نیز سخن به میان آورده است (81-82 / 4 Herodotes, 2004: 2/ 761 Khodadadian, 2006). استرابون نیز می‌گوید که «آنان (کیمیری‌ها) از راه بالکان و داردانل به آسیای صغیر رفتند و آنجا را به باد غارت دادند» (Behzadi, 1994: 172). به این ترتیب کیمیری‌ها از سده ۱۲ ق.م

1. Cimerie
2. Dniپر

(۱۱۵۰ ق.م) نواحی شمالی دریای سیاه و مناطقی همچون کوبان و دنیپر را به تسلط خود درآوردند (McEvedy, 2006: 65). (نقشه ۱)



نقشه ۱. محل استقرار اولیه قوم کیمیری (McEvedy, 2006: 67)

این قوم چند سده با قدرت به حکومت خود در این مناطق ادامه داد؛ اما کم‌کم از سال ۷۵۰ ق.م به دلیل ورود یک قوم تازه‌وارد قدرتمند با نام سکاها یا سیت‌ها روند نزولی قدرت‌ش آغاز شد. حضور طولانی مدت کیمیری‌ها در نواحی شمال و شمال شرقی دریای سیاه سبب شد تا نام آنان برای همیشه و در قالب نام کریمه، ماندگار شود. آنان سده‌ها در این منطقه، زندگی کردند. اکتشافات جدید ثابت کرده است که آنان در همین منطقه، شهری با نام کیمیری‌کوم^۱ را بنا کردند که این شهر تا مدت‌ها بعد از بیرون رانده شدن کیمیری‌ها از این منطقه نیز پابرجا بود. این اکتشافات نشان می‌دهد که کیمیری‌ها به نمودهایی از هنر و تمدن نیز دست یافته بودند. وجود مخازن گندم، آب‌انبار و مجموعه‌ای از سلاح‌های مفرغی - که امروزه بسیاری از آنان در موزه آرمیتاژ سن پترزبورگ نگهداری می‌شود - دلیلی بر این مدعاست (Rostovtzeff, 1922: 37-184). (Behzadi, 1994: 178-184). همان‌گونه که پیشتر نیز بیان شد، به صورت تقریبی بین سال‌های ۷۵۰ تا ۷۰۰ ق.م قوم

1. Cimmericum

کیمیری (سیمیری) از سوی شعبه‌ای از سکاها مورد حمله قرار گرفت. کیمیری‌ها که توان جنگیدن با سکاها را در خود نمی‌دیدند، فرار به سمت نواحی غربی‌تر را ترجیح دادند و به گفته استرابون از راه تراس، و به گفته هردوت، از راه کولشید یا کولخید^۱ به سوی نواحی آسیای صغیر عقب‌نشینی کردند (Herodotes, 2004: 4 / 82-85. Grousset, 1970: 37).

نظر هردوت در مورد چگونگی سلطه سکاها بر سرزمین کیمیری‌ها شایان توجه است. وی بیان می‌دارد که وقتی کیمیری‌ها خبر نزدیک‌شدن سکاها به سرزمینشان را شنیدند، با یکدیگر مشورت کردند. در این میان نظرهای بسیاری بیان شد؛ اما دو نظر بیشتر مطرح شد. نظر اول از آن مردم بود که آنان تنها راه را فرار می‌دانستند و بیان می‌داشتند که باید به سوی نواحی غربی‌تر گریخت و از جنگ پرهیز کرد؛ اما فرماندهان (به گفته هردوت: پادشاهان) با نظر مردم موافق نبودند و می‌گفتند که باید تا آخرین نفس جنگید و «چون مردم حاضر به قبول نظر پادشاهان نشدند و پادشاهان نیز نظر مردم را قبول نکردند، مردم تصمیم گرفتند بدون جنگیدن، بگریزند و کشور خود را به مهاجمان تسلیم کنند؛ اما پادشاهان که به خوبی نعمت‌هایی را که در آن سرزمین از آن بهره‌مند بودند را به یاد داشتند و مشکلاتی را که ممکن بود در صورت ترک وطن با آن روبه‌رو شوند را مجسم می‌کردند، تصمیم گرفتند که بمیرند و در همان محل، دفن شوند و با مردم نگریزند. بعد از این تصمیم، آن‌ها (پادشاهان) در دسته‌های مساوی با یکدیگر به جنگ پرداختند. وقتی همه آن‌ها به دست دیگری کشته شدند، مردم کیمیری آن‌ها را در کنار رود تیراس به خاک سپردند (قبرهای آن‌ها هنوز دیده می‌شود)، سپس آن سرزمین را ترک گفتند. به این ترتیب وقتی سکاها از راه رسیدند، صحرا بی ساکن را به تصرف درآوردند» (Herodotes, 2004: 4 / 82-83).

کیمیری‌ها پس از ترک سرزمین اجدادی خویش، در سرزمین‌های بین فریژیّه (فریگیه) / فریجیه) و کاپادوکیه و پونت سرگردان به حیات خویش ادامه می‌دادند. اما نکته شایان توجه درباره این دوره از حیات آنان، حملات پراکنده‌ای است که به قلمرو امپراتوری آشوریان می‌کردند (McEvedy, 2006: 79) (نقشه ۲).

۱. «کولشید (Colchide) از نواحی قدیم آسیا در شرق دریای سیاه و جنوب قفقاز امروز قرار دارد.» (Herodotes, 2004: 4 / 110)

اگرچه در مرزهای ترکستان روس باقی ماندند و هم‌زمان با آنان به سوی فلات ایران نیامدند، در میان منقوش‌های باقی‌مانده از آن‌ها در روسیه جنوبی و همچنین در میان طبقات اجتماعی آنان، آداب و رسوم ایرانی به خوبی به چشم می‌خورد.

رنه گروسه با استفاده از پژوهش‌های دو پژوهشگر برجسته، و. میلر و امیل بنوونیس^۱ بیان می‌دارد که اول در منقوش‌های سیت‌ها - که در روسیه جنوبی کشف شده - بین ۱۰ تا ۶۰ درصد، عوامل ایرانی دیده می‌شود؛ دوم، در میان سکاها تقریباً همان طبقات اجتماعی ایرانیان هخامنشی موجود بوده و آنان هم طبقاتی همچون نظامیان، راهبان و کشاورزان داشته‌اند و سوم، به گفته گروسه بین نوع لباس‌های سکاها و عموزادگان ماد و پارسی آن‌ها هم شباهت بسیار وجود داشته و نیم‌تنه و شلوار گشاد آن‌ها مانند نیم‌تنه و شلوار عموزادگان ماد و پارسی‌شان بوده است (Grousset, 1970: 34). اما شاخه‌ای از سکاها - که ساکاتارادریا نام داشتند - با حمله به کیمیری‌های ساکن در نواحی قفقاز، آنان را به سوی نواحی غربی، عقب راندند و خود تقریباً بین سال‌های ۷۵۰ تا ۷۰۰ ق.م در منطقه قفقاز ساکن شدند. نواحی کوبان یا قوبان در شمال قفقازیه، منطقه اصلی این شاخه از سکاها شد. این شاخه از سکاها به زودی بسیار نیرومند و ثروتمند شدند. آنان آداب و رسوم تجارت را به خوبی می‌دانستند و با توجه به اینکه در مکان بسیار مناسبی ساکن شده بودند روزبه‌روز بر عظمت و شکوه خود می‌افزودند. آنان نواحی ساحلی دریای سیاه را در دست داشتند و محصولات خود مانند گوشت، غله، پوست و چرم را به یونانیان و آشوری‌ها می‌فروختند. آنان به شکل مستقیم با صاحبان کشتی‌هایی که از ایونی به بندرگاه‌های آنان می‌آمدند، تجارت می‌کردند. وجود اشیای گران‌بهای از طلا و سایر وسایل زینتی در گورهای کشف شده از سکایی‌های آن دوره، نشانه اوج توانگری آنان در اوایل سده هفتم و اواخر سده ششم ق.م است. آنان مانند بسیاری از اقوام دیگر، وسایل شخصی فرد در گذشته را نیز به همراه وی به خاک می‌سپردند و گاهی به هنگام مرگ یک رییس قبیله صدها اسب را برای او قربانی می‌کردند (Talbot Rice, 1957: 92-93 Behzadi, 1994: 132).

شایان توجه اینکه سکاها در منطقه قفقاز برای خود شهرهایی ساخته و به کشاورزی اشتغال داشته‌اند. پژوهش‌هایی که به تازگی باستان‌شناسان روسی و از جمله دو نفر از آنان با نام

1. Benveniste

تولستوی و گُنداکوف انجام داده‌اند، ثابت کرده است که سکایی‌ها تا قبل از سدهٔ پنجم ق.م به‌عنوان کشاورزان ثابت زندگی می‌کردند و شهرهایی با نام‌های کامنسکویه^۱ و نیاپولیس^۲ ساخته بودند. به این ترتیب می‌توان دریافت که سکاها بعد از سدهٔ هشتم ق.م و با سرکوبی کیمیری‌ها در منطقهٔ قفقاز ساکن شدند و خیلی زود به عظمت و شکوه رسیدند. آنان هم در تجارت پیشرفت کردند و هم از نظر نظامی بسیار قدرتمند بودند. از کودکی، سوارکاری می‌آموختند و در تیراندازی بسیار ماهر بودند. «اسب زیبا و خوش‌هیکل دشت... رفیق همیشگی و هم‌سفر دائمی سیت‌ها و کمان، اسلحهٔ منتخب و سلاح برگزیدهٔ آن‌ها بوده است» (Grousset, 1970: 34).

پیشتر، از حملهٔ سکاها به کیمیری‌ها سخن به میان آمد؛ اما هردوت و به‌تبع وی برخی از پژوهشگران معاصر همچون رنه گروسه و کالین مک ایودی در آثارشان از برخورد سکاها با آشوریان و مادها نیز سخن به میان آورده‌اند. به‌نظر هردوت، چون کیمیری‌ها از سکاها شکست خوردند؛ عده‌ای از آن‌ها به‌سوی مناطقی از آسیای صغیر مانند کاپادوکیه و فریگیه، فرار کردند؛ اما سکاها آن‌ها را رها نساختند و تعقیبشان کردند. در این تعقیب، سکاها راه اشتباه رفتند و از راه دربند قفقاز به سرزمین‌های در قلمرو آشوریان وارد شدند. در حدود سال ۶۷۸ ق.م میان شاه سکاها با نام ایش‌پاکای^۳ با آشوریان، درگیری ایجاد شد. سکاییان نتوانستند در مقابل آشوری‌ها موفقیتی به‌دست بیاورند و جانشین ایش‌پاکای، بارتاتوآ^۴ از خود درایت نشان داد و با آشوریان از در صلح درآمد. با توجه به اینکه برخی از نواحی مرزی آشوریان در منطقهٔ کالیسی و کاپادوکیه از سوی کیمیری‌های فراری، مورد تهدید قرار گرفته بود، آشوریان نیز این صلح را پذیرفتند و میان سکاها و آشوریان علیه بقایای کیمیری، توافق شد. این توافق، حملهٔ دوجانبهٔ سکاها و آشوری‌ها به منطقهٔ آسیای صغیر و نابودی بقایای کیمیری‌ها را به‌همراه داشت (در حدود سال ۶۳۸ ق.م) (Grousset, 1970: 38. McEvedy, 2006: 78-80).

درمورد چگونگی درگیری سکاها با مادها نیز باید بیان داشت که مادها در زمان پادشاهی هوخشتره (کیاکسار) - سومین پادشاه خود- سواره‌نظامی منظم ایجاد و به‌سوی آشوری‌ها حمله کردند. آنان نتوانستند آشوریان را شکست دهند و شهر نینوا را محاصره کنند؛

1. Kamenskoe
2. Niapolis
3. Ichpakai
4. Bartatoua

اما آشوری‌ها از هم‌پیمانان خود (سکاها) کمک خواستند. در این زمان فردی به نام مادیس^۱ بر سکاها فرمانروایی می‌کرد. او به درخواست کمک آشوریان پاسخ مثبت داد و از سوی قفقاز به نواحی شمالی قلمرو مادها حمله کرد. هوشتره مجبور شد تا محاصره نینوا را رها کند و به جنگ سکاها برود؛ اما در جنگی که در ناحیه شمالی دریاچه ارومیه رخ داد، مادها از سکاها شکست خوردند و مجبور شدند شرایط آنان را بپذیرند. سکاها نزدیک به سه دهه در قلمرو مادها به سر می‌بردند تا اینکه هوشتره نقشه‌ای کشید و بزرگان آنان را در یک مهمانی مست کرده و سپس قتل‌عام کرد و بقایای آن‌ها را نیز از سرزمین ماد بیرون راند (۱۱۵ ق.م). (Grousset, 1970: 38. McEvedy, 2006: 82.)

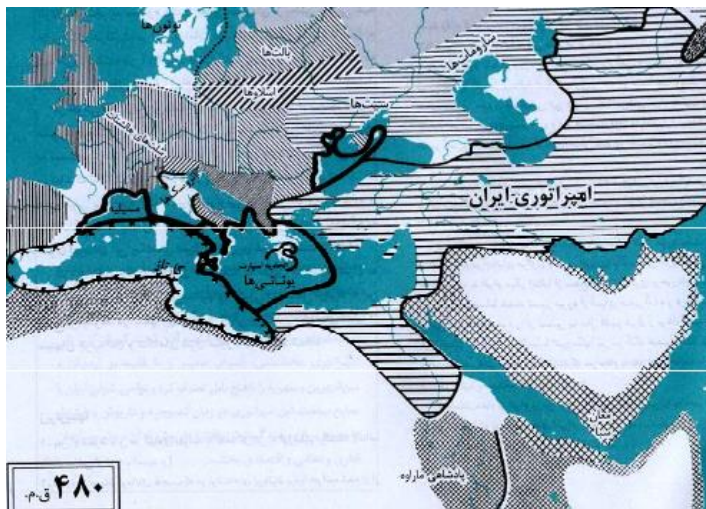
اما از نیمه سده چهارم ق.م و در نواحی اطراف کوه‌های اورال و دریاچه آرال، قومی با نام «سارمات» یا «سارومات» یا «سرمت» می‌زیست. این قوم نیز مانند سکاها اصل و نسبی ایرانی داشتند و همچون سکاها به زبان اوستی^۲ - که شباهت نزدیکی به فارسی دارد - صحبت می‌کردند. سارمات‌ها و سکاها آن دسته از ایرانیانی بودند که «ساکیا»^۳ نامیده می‌شدند تا از شعبه دیگر ایرانیان یعنی مادها و پارس‌ها متمایز باشند (Herodotes, 2004: 4 / 83-84. Behzadi, 1994: 132. Grousset, 1970: 48-49)

تاریخ خود و در چندین جا از قومی با نام «قوم نور»^۴ سخن به میان می‌آورد و از نظر وی سارمات‌ها همین اقوام نور هستند و یا به عبارت بهتر اصلی‌ترین شاخه سارمات‌ها، نورها هستند. وی پس از بیان این مطلب که نورها همان سارمات‌ها هستند، به توضیح درباره این قوم می‌پردازد و چنین می‌نگارد که «نورها همان عادت‌های سکاها را دارند. اینان یک نسل قبل از آغاز لشکرکشی داریوش به دلیل هجوم مار مجبور شدند تا کشور خود را ترک کنند. چه در آن زمان در خاک آنان تعداد زیادی مار پدید آمد و تعداد بیشتری مار نیز از صحاری که در قسمت‌های شمالی تر قرار دارند، هجوم آوردند و کار به جایی رسید که اقوام نور که سخت ناراحت شده بودند سرزمین خود را ترک گفتند...». (Herodotes, 2004: 4 / 156-157.)

نکته شایان توجه دیگر اینکه هردوت در همین کتاب از قومی دیگر با نام

-
1. Madyes
 2. Ossetian
 3. Sacian
 4. Neures

«سورمات‌ها»^۱ نیز سخن به میان می‌آورد که نباید این نام، پژوهشگر را دچار اشتباه کند و سارمات‌ها و سورمات‌ها را یکی بداند. سورمات‌ها نیز اقوامی بودند که از نواحی دانوب تا مناطق قفقاز می‌زیستند؛ اما برخلاف سارمات‌ها و سکاها، زنان در میان آن‌ها قدرت و مقام بسیار بالایی داشتند، بر اسب سوار می‌شدند، شکار می‌کردند، به جنگ می‌رفتند، لباس‌هایشان لباس‌هایی مردانه و تمامی کارهای آنان کارهایی مردانه بود (Herodotes, 156-157 / 4: 2004). سارمات‌ها از اواخر سده چهارم و اوایل سده سوم ق.م حرکت خود به سوی نواحی غربی‌تر را آغاز کردند. آنان از رود ولگا گذشتند و به سوی دره کوبان، یعنی نواحی اصلی قلمرو سکاها، سرازیر شدند. در این زمان، سکاها روند رو به فروپاشی خویش را آغاز کرده بودند و چندی قبل پادشاه آنان آتئاسم، در نبردی با فلیپ دوم (پادشاه مقدونیه) کشته شده بود. سکاها که توان مقاومت در برابر قوم تازه‌وارد و نیرومند سارمات را نداشتند، به سوی کریمه، عقب نشستند و مناطق قفقاز به تسلط سارمات‌ها درآمد (McEvedy, 2006: 114; Grousset, 1970: 49; Mcgovern, 1939: 31-41) (نقشه ۳).



نقشه ۳. چگونگی پیشروی سارمات‌ها به سوی منطقه قفقاز و عقب‌نشینی سکاها به سوی شبه‌جزیره کریمه

(McEvedy, 2006: 114)

به این ترتیب، سارمات‌ها در سده دوم ق.م دولتی عظیم را بنیان نهادند. دولتی که بر

1. Sauromatians

تمامی اراضی سکاییان مسلط شد و قدرت بسیار یافت. سارمات‌ها نیز مانند سکاها، جنگجویان ورزیده‌ای بودند؛ اما از نظر پوشش نظامی و چگونگی جنگیدن، با سکاها تفاوت‌های اساسی داشتند. سکاها، کمانداران ماهری بودند و از کمان به‌عنوان اصلی‌ترین ابزار جنگی استفاده می‌کردند؛ کلاهی نوک‌تیز بر سر می‌گذاشتند و لباس‌هایی فراخ بر تن می‌کردند. این درحالی بود که سارمات‌ها از نیزه استفاده می‌کردند و این سلاح، سلاح کارآمد آنان بود. کلاه خودی مخروطی بر سر می‌گذاشتند و زره بر تن می‌کردند. سارمات‌ها نه تنها قفقاز و کریمه را تصرف کردند؛ بلکه در سده‌های اول و دوم م. با گسترش مرزهای غربی مناطق زیر نفوذ خویش، با امپراتوران روم درگیری شدند. از زمان امپراتوری نرون از سوی سارمات‌ها به متصرفات روم حمله شد. سارمات‌ها نواحی اطراف دانوب را - که در تسلط امپراتوری روم بود- مورد تاخت و تاز قرار دادند. اگرچه یکی از سرداران نرون به‌نام پلوتیوس سیلوانوس^۱ در سال‌های ۶۳-۶۲ م. توانست بر سارمات‌ها شکستی سخت وارد کند؛ ولی آن‌ها کوتاه نیامدند و باز حملات خویش را به قلمرو روم در بوسفور و مرزهای کاپادوکیه از سر گرفتند و حتی هادریانوس^۲ (امپراتور روم از سال ۱۱۷ تا سال ۱۳۷ م.) مجبور شد تا یک سلسله قلعه و دیوار در طول مرزهای کاپادوکیه و نواحی بلغار در مقابل سارمات‌ها بسازد (Behzadi, 1994: 115. Sinor, 1990: 113-116).

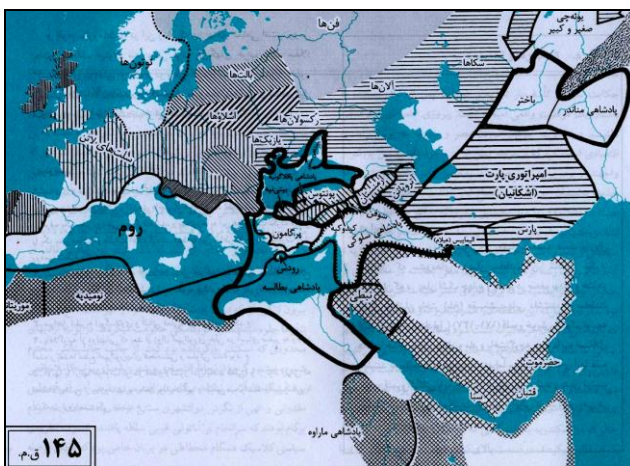
سارمات‌ها با برخی از طوایف ژرمن متحد شدند و حملات خود را چند برابر کردند. آنان تا سده سوم م. نه تنها بر مناطق قفقاز و کریمه مسلط بودند، بلکه قلمرو خود را تا نواحی بوسفور و دانوب هم گشاندند. آن‌ها مدام به قلمرو امپراتوری روم حمله می‌کردند؛ اما از سده سوم م. حضور قومی دیگر از صحراگردان، به‌نام گت (گوت)‌ها به استقلال آنان پایان داد. گت‌ها نیز اقوامی صحراگرد بودند؛ اما نکته شایان توجه درباره آن‌ها این است که این اقوام برخلاف سایر اقوامی که از آنان نام برده شد (اقوامی همچون کیمری، سکا و سارمات) از سوی آسیای مرکزی و ترکستان و به‌صورت کلی از سمت نواحی شرق به‌سوی روسیه جنوبی، قفقاز و کریمه نیامدند؛ بلکه آنان در اصل قبایل ژرمنی بودند که از سوی رود ویستول سفلی و سرزمین سوئد (یعنی از نواحی غرب) به‌سوی نواحی شرقی‌تر مانند جنوب روسیه و اطراف

1. Plautius Silvanus

2. Hadrian

دریای سیاه آمدند. این هجوم از اوایل سده سوم م. آغاز شد و خیلی زود به قلمرو زیر نفوذ سارمات‌ها در روسیه جنوبی و کریمه و قفقاز رسید. به این ترتیب بسیاری از نواحی زیر نفوذ سارمات‌ها به اشغال گت‌ها درآمد؛ اما سارمات‌ها به کلی نابود نشدند و توانستند مقام و نفوذ خودشان را زیر فرمان گت‌ها حفظ کنند. بعضی از سارمات‌ها نیز به گت‌ها پیوستند و به همراه آنان به اروپای غربی حمله کردند.

شایان توجه اینکه سه قوم «آلان» (اللان = آلن)، «روکسولان»^۲ و «یازیک»^۳ نیز هم‌زمان با سارمات‌ها در منطقه قفقاز، سکونت داشتند. همه این اقوام یعنی آلان‌ها، روکسولان‌ها و یازیک‌ها، به گفته پژوهشگرانی همچون رنه گروسه، کالین مک ایودی و رقیه بهزادی، شعبه‌هایی از همان سارمات‌ها بودند که توانسته بودند تا حدود زیادی از آن‌ها مستقل شوند و با استقلال زندگی کنند (Behzadi, 1994: 128. McEvedy, 2006: 118). هم‌زمان با افزایش قلمرو سارمات‌ها در نواحی شمالی دریای سیاه و کریمه و حملات این قوم به امپراتوری روم، این اقوام نیز که شعبه‌هایی از آنها بودند در نواحی شرقی‌تر و در قفقاز و کوبان به حیات خویش ادامه می‌دادند (McEvedy, 2006: 117) (نقشه ۴).



نقشه ۴. گسترش قلمرو سارمات‌ها و شعبه‌های آنان به امپراتوری روم (McEvedy, 2006: 117)

1. Alans
2. Roxolan
3. Iazyge

تأملی در منابع تاریخی و جغرافیایی ایران اسلامی از سده سوم و چهارم ه.ق به این سو نشان می‌دهد که بسیاری از مورخان و جغرافی‌دانان نامدار مسلمان در آثار خویش از سرزمین و قومی با نام آلان سخن گفته‌اند. شایان توجه است که بیشتر این افراد فقط اسمی از آلان آورده‌اند و توضیحات بیشتری در مورد این سرزمین و اقوام ساکن در آن نداده‌اند و تنها در لابه‌لای توضیحاتی که درباره سایر سرزمین‌ها و اقوام بیان کرده‌اند، اسمی نیز از آلان به‌عنوان سرزمین همسایه یا رقیب، آورده‌اند.^۱ برای نمونه طبری، تنها در دو جای کتاب تاریخ خویش - یک‌جا در بیان رویدادهای سال ۴۲ هجری و یک‌جا در بیان رویدادهای سال ۱۰۵ هجری - نام آلان را آورده و آن‌هم در بیان چگونگی حملات مسلمانان به این سرزمین است. وی زمانی که به بیان رویدادهای سال ۴۲ می‌پردازد در مورد آلان می‌گوید «در این سال، مسلمانان به غزای آلان رفتند» (Tabari, 2006: 7/ 2727) و توضیح بیشتری نمی‌دهد یا در هنگام توضیح رویدادهای سال ۱۰۵ نیز می‌گوید: «از جمله رویدادهای سال این بود که جراح‌بن‌عبدالله حکمی به غزای قوم آلان رفت و به شهرها و قلعه‌های آن سوی بلنجر رسید و بعضی از آن را گشود و قسمتی از مردم آنجا را برون کرد و غنائم بسیار به‌دست آورد» (Tabari, 2006: 9/ 4053). ابن‌مسکویه نیز فقط در یک‌جای کتاب خود (تجارب‌الامم) به آلان اشاره کرده و آن‌هم زمانی است که به شرح چگونگی فتح دربند، توسط مسلمانان در زمان خلیفه دوم (عمر) می‌پردازد. به گفته ابن‌مسکویه عمر، فردی به‌نام سراقه را برای فتح دربند قفقاز به آن‌سو فرستاد. «سپس سراقه، بکیر عبدالله، حبیب مسلمه، حذیفه اسد و سلمان ربیع را به کوهستان‌های پیرامون ارمنستان فرستاد. بکیر را به مغان، حبیب را به تفلیس، حذیفه را به کوهستان آلان و سلمان را به سوی دیگر گسیل کرد و خبر آن پیروزی و گسیل کردن اینان را به عمر بن خطاب نوشت و عمر، کار را بزرگ داشت و نمی‌پنداشت که بی‌هیچ رنج و مایه‌ای چنان پیشرفتی به‌دست آید» (Ibn Muskowayh, 1990: 1/ 364).

۱. شایان توجه است که در برخی از منابع زیر، نام فارسی (آلان) و در برخی نیز نام عربی (اللان) آورده شده است: ابن‌فقیه (Ibn Faghih, 1970: 129)، سیف بن محمد بن یعقوب هروی (Heravi, 2004: 800)، بنیامین بن یونه التطلی (Tily, 2002: 302)، سهراب (Sohrab, 2002: 230) بلاذری (Baladhuri, 1998: 194)، ابن‌فضل‌الله العمری (Ibn Fazl Allah, 1968: 3/223) ابوعبیدالبکری (Al Bakri, 1992: 1/ 186)، ابن‌تغری بردی (Ibn Badry, 1974: 1/ 251) و مقریزی (Maghresi, 1967: 1/ 27).

باید بیان داشت که تنها دو تن از مورخان مسلمان - عزالدین ابن‌اثیر در کتاب *تاریخ الکامل* و ابن‌خلدون در کتاب *تاریخ ابن‌خلدون* - به شکل گسترده‌تری از سرزمین و قوم آلان سخن گفته‌اند. ابن‌اثیر (متوفای سال ۶۳۰ ه.ق) در چندین جلد از *تاریخ الکامل*، نامی از سرزمین آلان و قوم آلان آورده است. مجلدهای سوم، چهارم، پنجم و سی و دوم از مجلدهایی هستند که وی در آن‌ها از قوم آلان و یا سرزمین آلان‌ها سخن گفته است. در مجلد سوم *تاریخ الکامل* دربارهٔ آلان‌ها چنین آمده است: «آلان‌ها، آریان‌های ایرانی بودند و در ابتدا در نزدیکی دربند داریال (باب‌اللان) سکونت داشتند؛ ولی بعدها اراضی وسیعی را از دربند واقع در کنار دریای خزر تا مصب رود ولگا یا ادیل تصاحب کردند... آلان‌ها را آس نیز می‌نامیدند و مردم «است» (به ضم الف و کسر سین) که در قفقازیه سکنی دارند، از اعقاب آن‌ها هستند» (Ibn Athir, 1992: 3/ 260-261). با دقت در *تاریخ الکامل* می‌توان دریافت که ابن‌اثیر در دو قسمت از کتابش - در هنگام بیان رویدادهای دوران ساسانی و در بیان رویدادهای دوران مغول - از قوم آلان سخن گفته است.

ابن‌خلدون نیز در زمان بیان رویدادهای دوران قباد و انوشیروان ساسانی به هنگام سخن از فتوحات عرب‌ها و مغول‌ها از منطقهٔ آلان و اقوام ساکن در آنجا سخن می‌گویند. ابن‌خلدون، قوم آلان را ترک دانسته و در چندین قسمت از کتاب خویش به ترک‌بودن این قوم اشاره کرده است: «ترک‌ها اجناس و شعوب بسیارند. از آن جمله‌اند روس و آلان. و آلان را ایلان گویند و خفشاخ که مراد قپچاق است و هیاطله و خلیج و غز» (Ibn Khaldun, 1984: 4/ 2). درجایی دیگر چنین می‌گوید: «گویند که طمغاج، بلاد ترکستان و کاشغر و متعلقات آن از ماوراءالنهر است و طمغاج، بلاد ملوک ایشان است در اسلام. همچنین از ترکان شمردیم خزلخ و غور و خزر و خفشاخ یا قپچاق و یمک و آلان را» (Ibn Athir, 1992: 5/ 746).

اگرچه ابن‌خلدون، آلان‌ها را ترک می‌داند، با توجه به پژوهش‌های جدیدی که توسط اندیشمندان معاصر، به‌ویژه رنه گروسه، کالین مک ایودی و ولادیمیر بارتولد بر روی آلان‌ها و همچنین گذشتگان آنان یعنی اقوام آس، انجام شده، ایرانی‌نژاد بودن آنان ثابت شده است. پیشتر بیان شد که آلان‌ها به‌عنوان شعبه‌ای مستقل از سارمات‌ها از اوایل سدهٔ سوم ق.م مورد هجوم قومی دیگر از صحراگردان به‌نام گت‌ها قرار گرفتند؛ اما تا حدود زیادی استقلال خود را در مقابل گت‌ها حفظ کردند. اگرچه آلان‌ها توانستند در برابر گت‌ها مقاومت کنند؛ اما موج دیگری از اقوام

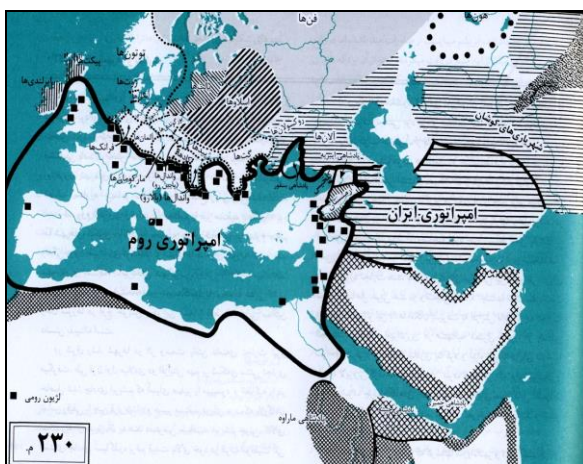
صحراگرد در راه بود که با سرعت از نواحی شرقی به راه افتاد و نه تنها آلان‌ها بلکه گت‌ها و بسیاری دیگر از اقوام همسایه آن‌ها را هم درهم پیچیده و با خود به سمت نواحی غربی برد. موجی مرکب از هزاران جنگجوی ورزیده و ترسناک در قالب قبایلی با نام «هون».

به جز آلان‌ها، دو قوم روکسولان و یازیک نیز از اقوام ایرانی‌نژاد بودند؛ زیرا آنان نیز همچون آلان‌ها از شاخه‌های منشعب‌شده سارمات‌ها بودند. «قسمت اعظم ملت سارمات، بین ولگای سفلی و شط دنیپر، بیابان‌گردی می‌کردند. بعضی از عشایر سارمات زندگی به نسبت مستقلی به دست آورده بودند؛ مانند آلن‌ها که در منطقه ترک تا قوبان، بیابان‌گردی می‌کردند یا روکسولان‌ها که از سنه ۶۲ م. در سمت مغرب شط دون سفلی ساکن بودند یا یازیک‌ها که از سنه ۵۰ م. دشت بین تیزا^۱ و دانوب را اشغال کرده بودند» (Grousset, 1970: 146). کالین مک ایودی نیز یازیک‌ها، روکسولان‌ها و آلان‌ها را از شاخه‌های اصلی سارمات‌ها دانسته و بیان می‌کند: «اقوام سارومات را که در پهنه تمامی استپ روس پخش شده‌اند، می‌توان سه بخش کرد: یازیک‌های غرب دنیپر سفلا، روکسولان‌های بین دنیپر و دن و در وطن ماندگان شرقی که می‌توان به صورت آزمایشی آن‌ها را آلان نامید...» (McEvedy, 2006: 118). اما همان‌گونه که پیشتر نیز بیان شد همه این اقوام یعنی آلان‌ها، روکسولان‌ها و یازیک‌ها، ابتدا مورد حمله گت‌ها قرار گرفتند. آنان اگرچه توانستند تا حدود زیادی در برابر گت‌ها مقاومت کنند و شکل نیمه‌مستقل خود را حفظ کنند؛ اما موج عظیم قوم هون، هم آن‌ها و هم گت‌ها را درهم نوردید. در آخرین گام باید از قوم گت سخن گفت. گت‌ها نیز اقوامی صحراگرد بودند که به گفته نویسنده کتاب امپراتوری صحرانوردان، مبدأ اصلی آن‌ها سرزمین سوئد و به گفته نگارنده کتاب «قوم‌های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران» اصل آن‌ها از سرزمین اسکاندیناوی و گوتلاند بوده است. نظر این اندیشمندان یکی است و بیان‌کننده حرکت قوم گت از سوی نواحی غرب به سوی نواحی شرق است. گت‌ها از اوایل سده سوم م. به نواحی اطراف دریای سیاه، هجوم آوردند و بسیاری از قلمرو قوم سارمات را زیر نفوذ خود درآوردند. سپس با قوم آلان- که از سارمات بودند- درگیر شدند. از اواخر همان سده سوم م. اقوام گت، دچار یک تقسیم‌بندی شدند. به این ترتیب که عده‌ای با نام استروگت (گت‌های شرقی) و عده دیگر با نام ویزگت‌ها (گت‌های غربی) معروف شدند. استروگت‌ها در قسمت سفلائی شط دون و دنیستر جا داشتند و ویزگت‌ها در

1. Tisza

سفلائی دنیستر و دانوب مستقر بودند (Grousset, 1970: 48-49. Behzadi, 1994: 115). بی‌تردید گت‌ها قوی‌ترین و ماجراجوترین اقوام ژرمنی بودند که در اوایل سدهٔ سوم م. با حضورشان در اطراف دریای سیاه مشکلات بسیاری را برای اقوامی ایرانی‌نژاد این منطقه به‌وجود آوردند. تقسیم‌شدن آنان به دو اتحادیهٔ خاور گتی^۱ و باختر گتی^۲ از یک‌سو برای اقوام ایرانی‌نژاد قفقاز و از سوی دیگر برای امپراتوری روم، مشکلات بسیاری ایجاد کرد. خاور گت‌ها یا همان گت‌های شرقی در زمان زمامداری شاه ارماناریک نیمه‌افسانه‌ای، از رود دن عبور کردند و ضرباتی را بر پیکرهٔ آنان‌ها وارد ساختند (McEvedy, 2006: 179).

گت‌های شرقی با تسلط بر نواحی شمالی دریای سیاه بر قلمرو سارمات‌ها نیز حاکمیت یافتند و حتی قسمت‌هایی از قلمرو آنان‌ها را هم گرفتند؛ اما از اواخر سدهٔ چهارم م. این پیشروی مداوم به‌سوی منطقهٔ قفقاز و حوزهٔ ولگا، عکس‌العمل‌های استپ را به همراه داشت. (McEvedy, 2006: 183). (نقشهٔ ۵ و ۶)



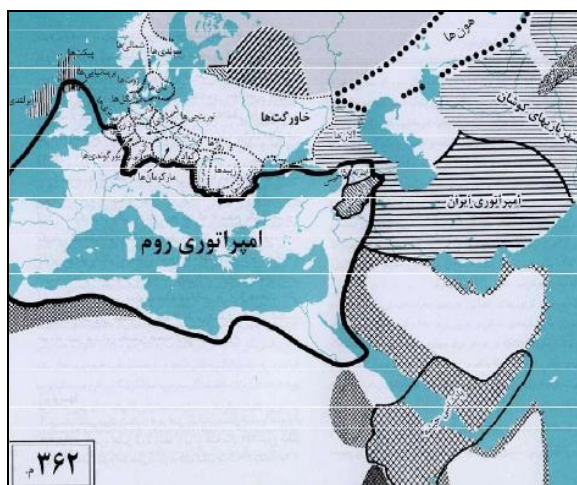
نقشهٔ ۵. ورود قوم گت به نواحی شمالی دریای سیاه و از میان‌رفتن قدرت قوم سارمات توسط آنان و برجا ماندن شعبه‌هایی مستقل از سارمات‌ها، یعنی آنان‌ها و روکسولان‌ها (McEvedy, 2006: 230)

1. Ostrogoths = "East Goths"
2. Visigoths = "West Goths"



نقشه ۶. تقسیم گت‌ها به دو اتحادیه گت‌های شرقی و غربی و نزدیک شدن قوم هون به حوزه ولگا
(McEvedy, 2006: 151)

بدین ترتیب هر چه گت‌ها در منطقه قفقاز نفوذ می‌کردند و به سوی حوزه ولگا و قلمرو هون‌ها نزدیک می‌شدند، هون‌ها نیز حرکت خود به سوی نواحی غربی را از سر می‌گرفتند و درگیری بسیار شدیدی بین این دو قوم در منطقه قفقاز روی می‌داد (نقشه ۷)



نقشه ۷. نزدیک شدن گت‌ها به منطقه قفقاز (McEvedy, 2006: 153)

در حدود سال ۳۷۴ م. هون‌ها به رهبری بالامیر یا بالامبر از ولگای سفلی گذشتند و با حرکت به سوی نواحی قفقاز و همچنین نواحی شمالی دریای سیاه، در گام اول قبایل آلان را به کلی مغلوب و سرنگون ساختند و در دومین گام در مغرب رود دنیپر، استروگت‌ها را به سختی درهم کوبیدند. ارماناریچ، فرمانروای استروگت‌ها پس از اینکه مغلوب هون‌ها شد از شدت ناامیدی و خشم، دست به خودکشی زد. ویتی‌مر، جانشینی او هم به زودی توسط هون‌ها دستگیر و کشته شد. به این ترتیب، استروگت‌ها هم مغلوب هون‌ها شدند. در مورد سرانجام ویزگت‌ها هم باید بیان داشت، آنان که سرانجام آلان‌ها و استروگت‌ها را دیده بودند فرار را ترجیح دادند و با گذار از رود دانوب به داخل قلمرو امپراتوری روم گریختند. به این ترتیب سراسر روسیه جنوبی از ولگا تا دانوب به تسلط هون‌ها درآمد (Grousset, 1970: 148). هجوم هون‌ها به سرزمین قفقاز و سرنگونی اقوام آلان، گت و بسیاری دیگر از اقوام صحراگرد این سرزمین، خود نقطه عطفی در تاریخ قفقاز است.

نتیجه

سرزمین قفقاز به سبب موقعیت راهبردی بسیار خاصی که دارد از دیرباز مکانی برای حضور اقوام و ملت‌های گوناگون بوده است. اقوامی که سرگذشت بسیاری از آنان پس از گذشت سده‌ها هنوز هم در ابهام باقی مانده و کمتر مورد توجه اندیشمندان ایرانی قرار گرفته است. اقوامی همچون کیمری‌ها، سکاها، سارمات‌ها، آلان‌ها، روکسولان‌ها، گت‌ها، یازیک‌ها، هون‌ها، آوارها، خزرها و بسیاری دیگر که نام‌بردن از همه آنان از حوصله این نوشتار، خارج است. در این نوشتار نگارنده تلاش کرد تا سرگذشت برخی از این اقوام را مورد توجه قرار دهد و ناگفته‌های آن‌ها را بیان کند. برای انجام این مهم، در گذرگاه تاریخ به عقب بازگشت و کار را از سده ۱۲ ق.م آغاز کرد؛ یعنی زمانی که قوم کیمری به سرزمین قفقاز وارد شده است. سپس این روند را پیگیری کرد و با بیان سرگذشت اقوامی همچون سکاها، سارمات‌ها، آلان‌ها، روکسولان‌ها، یازیک‌ها و گت‌ها تا سده ۵ م. پیش آمد. نتایج به دست آمده از این نوشتار عبارتند از:

۱. بیشتر اقوام وارد شده به سرزمین قفقاز در فاصله زمانی یادشده (از سده ۱۲ تا ۵ ق.م) از نژاد هند و اروپایی و به صورت خاص، ایرانی‌نژاد بودند. کیمری‌ها از نژاد هند و اروپایی و

سکاهها و سارمات‌ها ایرانی‌نژاد بودند. آلان‌ها، روکسولان‌ها و یازیک‌ها هم شاخه‌هایی منشعب‌شده از سارمات‌ها بودند؛

۲. به‌غیر از گت‌ها که در ابتدا اقوام صحراگرد مناطق اسکاندیناوی بودند و سپس به‌سوی جنوب شرق رو آوردند و در نواحی اطراف دریای سیاه و مناطقی از قفقاز ساکن شدند؛ تمامی اقوام دیگر یعنی کیمری‌ها، سکاهها، سارمات‌ها، هون‌ها و ... اقوامی بودند که از مناطق شرقی یعنی نواحی اطراف کوه‌های اورال و دریاچه آرال به‌سوی نواحی غربی حرکت کردند و با عبور از رود ولگا وارد سرزمین قفقاز شدند. پس سرزمین آسیای مرکزی و فرارود، سرزمین اصلی بسیاری از این اقوام بوده است؛

۳. سکاهها همراه برادران مادی و پارسی خود و هم‌زمان با آن‌ها به‌سوی سرزمین ایران نیامدند و با تقسیم‌شدن به شاخه‌های متعدد در بیشتر نواحی آسیای مرکزی، قفقاز و سرانجام اروپای شرقی، پراکنده شدند و با ملت‌های مختلف درآمیختند؛

۴. اقوام سارمات نیز مانند سکاهها از اقوام ایرانی‌نژاد روسیه جنوبی بودند و نباید آنان را با اقوام سورمات - که در برخی نواحی اطراف دانوب و شمال دریای سیاه می‌زیستند - اشتباه گرفت. هردوت نیز در کتاب تاریخ خود از قوم سورمات نام می‌برد و می‌گوید که زنان در این قوم قدرت بسیاری داشتند و فرمانروایی می‌کردند. این درحالی است که در میان سارمات‌ها، زنان چنین قدرتی نداشتند؛

۵. اقوام منطقه قفقاز و نواحی روسیه جنوبی و نواحی اطراف دریای سیاه از نظر نظامی، فرهنگی و اجتماعی از یکدیگر تأثیر می‌پذیرفتند و آداب و رسوم مختلفی میان آنان تبادل می‌شد و یا از یک قوم به قوم دیگر منتقل می‌شد. برای نمونه، انتقال جنبه‌های تمدنی را می‌توان به‌راحتی در میان سکاهها و سارمات‌ها دید. سارمات‌ها از نظر ساختار اجتماعی و شیوه زندگی، شباهت بسیاری با سکاهها داشتند. چون آلان‌ها، شعبه‌ای از سارمات‌ها بودند، بیشتر شیوه‌های زندگی و آثار تمدنی آن‌ها برگرفته از سارمات‌ها بود، از این مهم‌تر تأثیراتی است که قوم آلان از قوم تازه‌وارد گت پذیرفتند. برای نمونه، آلان‌ها، استفاده از سنجاق‌سینه را از گت‌ها آموختند و حتی برخی برآنند که آلان‌ها و گت‌ها پس از اینکه به‌وسیله هون شکست‌خوردند به اروپا گریختند و در آنجا از ترکیب میان این دو قوم، قومی با نام گوت - آلن ایجاد شد که همان کاتالونی امروزی است.

References

1. Babaei Dermani, Ali (2014), "A Study of Caucasus Passages in Ancient Times", **Journal of Historical Sciences**, Vol. 5, No. 2. pp. 113-132.
2. Behzadi, R. (1994), **Ancient Tribes in Caucasus, Mesopotamia and the Fertile Crescent**, Tehran: Ministry of Foreign Affairs, Institute Press.
3. Behzadi, R. (1990), **Ancient Peoples in Central Asia and the Iranian Plateau**, Tehran: Ministry of Foreign Affairs, Institute Press.
4. Baladhuri (1998), **Futtoh al-Buldan**, Tehran: Publishing Center.
5. Ghobadiani, Naser Khosrow (2002), **Travels**, Tehran: Zovvar Press.
6. Grousset, R.N. (1970), **the Empire of the Steppes**, Tr.N. Walford, New Brunswick.
7. Herodotus (2004), **History of Herodotus**, Translation by Hedayati, Tehran: University of Tehran Press.
8. Heravi, Saif ibn Mohammad (2004), **Tarikhnameh Herat**, Tehran: Asater Press.
9. Ibn Athir, Izz al- Din Ali (1992), **al- Kamil fi al- tarikh**, Beirut: 13 Vols.
10. Ibn Brady, Jamal al-Din Yusuf (1974), **Al- Nojum al- Zāhirah**, Egypt: Dar al-kab.
11. Ibn Battuta (1997), **Travels in Asia and Africa**, Tehran: Agah.
12. Ibn al-Fazl Allah, Shahabuddin Ahmed (1968), **Masalek al –Absar**, Abu Dhabi: Majmaie al-sqafy.
13. Ibn Faghih, Ahmad (1970), **Mukhtasar al-Buldan (Part of Iran)**, Tehran: Iranian Cultural Foundation.
14. Ibn Khaldun, Abd al-Rahman (1984), **Tatikh Ibn Khaldun**, Beirut: Dar al-Fekr.
15. Khodadadian, Artaxerxes (2006), **Ancient Greek History**, Vol.2, Tehran: Sokhan Institute Press.
16. Maghresi, Ahmad (1967), **Al Mavaeez val- Eetebar**, Beirut: Dar al-kotob Al-Allam.
17. McEvedy, Colin. (2006), **the Penguin Atlas of: Ancient History, Medieval History and Modern History**, Translation by Fereydoun Fatemi Tehran: Publishing Center.
18. McGovern, William Montgomery (1939), **the Early Empires of Central Asia**, North Carolina: University of North Carolina Press.
19. Muskowayh, al-Razi. (1990), **Tajarab al-Ommam**, Tehran: Soroush.
20. Rostovtzeff, Michael (1922), **Iranians and Greeks in South Russia**, London: Clarendon Press, Oxford (UK).
21. Sinor, Denis (1990), **the Cambridge History of Early Inner Asia**, Cambridge: Cambridge University Press.
22. Sohrab. (2002), **Al-ajaeib al- aghalim**, Tehran: Center for Culture and Islamic art.
23. Tabari, Muhammad ibn Jarir (2006), **Tarikh Tabari**, Tehran: Asater Press.
24. Talbot Rice, Tamara (1957), **the Scythians**, New York: F.A. Praeger.
25. Ttily, Binyamin (2002), **Travels**, Abu Dhabi: Majmaie al-Sqafy.
26. Varjavand, P. (1999), **Iran and the Caucasus**, Tehran: Khatereh.